قدم به‌قدم باپای دل تاکربلا

مراسم استقبال از زائران طولانی‌ترین پیاده‌روی اربعین حسینی، صبح امروز در عرصه میدان شهدا برگزار می‌شود

شهرآرا
۴شنبه
۶ مهر ۱۴۰۱
۱ ربیع‌الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۷۷۰
SHAHRARANEWS.IR

گزارش روز



نکتم جاوید
روزنامه‌نگار

سرتاپا همه سفیدپوش. بعضی هایشان با دستمال دورگردن، شال به کمر و عده‌ای کلاه بر سر. کفش یا دمپایی پایشان هم تنها توشه راهشان است. مگر می شود دل به جاده ۲هزار و ۶۰۰ کیلومتری بزنی و وسیله اضافه دیگری هم بردوش بگیری؟ آن هم درست در گرمای خرماپزان. گفتن این واژها کنار هم سخت است چه رسد به عمل. کنار جاده ها و میان شور و شوق اهالی شهرها از راه رفتن متوقف نمی شوند.

گاه به گاه در استراحت های کوتاه یا سوزش های دردناک چشمشان به تاول های پایشان می افتد اما آنکه قدم در این راه گذاشته قبلش فکر همه چیز را کرده و همه سختی ها را به جان خریده است. برایش درد پا و تاول معنایی ندارد؛ زیرا سختی و آن چه را بر شهدای کربلا گذشته است در ذهنشان مرور می کنند. کسی چه می داند در آن پیاده روی های طولانی چه در دلشان گذشته است، چه درد دل ها با صاحب این روزها گفته اند و چه اشک ها ریخته اند. اعضای ۱۸۰ نفره کاروان بزرگ پیاده مجتمع حضرت بقیه ا... اعظم (عج) مشهد بیش از ۷۰ روز است در راه برای زیارت قبور ائمه (ع) هستند. درست ۱۷ تیرماه برابر با ۸ ذی الحجه که امام حسین (ع) و یارانشان از مکه به سوی کربلا حرکت کردند، بدرقه شدند و قرار بازگشتشان را گذاشته اند برای روز شهادت امام رضا (ع)؛ همان جایی که روز اول مقابل صحن و سرایش بدرقه شدند و این چند خط احوال تعداد اندکی از راهیان است که برخی در این مسیر سخت سابقه دارند و عده ای تازه وارد.



سوغات سفر، نماز اول وقت

اعضای کاروانشان فقط مشهدی ها نیستند. از شهرستان های اطراف هم همراهی شان کرده اند، همچون حسن رستمی که از روستای رباط سمنگان شهرستان تربت جام به آن ها پیوسته است؛ البته با تشویق و همراهی پسرعمویش و در اولین تجربه. نه از سختی های راه می گوید نه از مشکلاتشان. حتی تأکید دارد که «زیاد سختی نکشیدم. هرچه هست راه امام حسین (ع) است.»

هنوز به خانه برنگشته کوله بار روحش را سوغاتی چیده است: کاروان هرروز قبل از نماز صبح حرکت می کند و من هم خواندن نماز صبح به خصوص نماز اول وقت را از آن ها یادگرفته ام به خصوص با جماعت. همین را با خودم به خانه ببرم برایم کافی است.

«اگر امام حسین (ع) بطلبد» را با تأکید می گوید و اینکه سال بعد هم راهی همین کاروان خواهد شد، هرچند که امسال پدرش راضی نمی شده است؛ پدرم چندان به رفتنم راضی نبود؛ چون درآمدمان کم بود و برای خرج زندگی مشکل داشتیم، باید کنارش می ماندیم. پشت تلفن گفتم: می خواهم بروم کربلا. اول «نه» محکمی گفت و تلفن را قطع کرد اما بعد از چند دقیقه خودش زنگ زد و گفت «این راه خوبی است.» برو به شرطی که بتوانی از خودت مراقبت کنی چون پیاده رفتن کار خیلی سختی است.» جمله آخرش حس خوب صمیمیت با دوستانی است که در این کاروان یافته



است. چیزی شبیه به دوستان دوران خدمت سربازی که تا ابد برای هم یادر خاطر هم می مانند.

درس از خودگذشتگی

«محل کارم در خیابان شهید رجایی درست در فاصله چند قدمی مجتمع بقیه ا... (عج) است . سال گذشته وقتی کاروان پیاده را بدرقه کردند دلم هوایی شد و یک سال لحظه شماری کردم تا من هم همراه آن ها عازم این سفر شوم.» این ها را از زبان علیرضا یوسفی، نوجوانی شانزده ساله، می خوانید. مسافت و مدت طولانی مانع بزرگی پیش روی او بوده است تا بالاخره توانسته است با دلیل های پی در پی رضایت خانواده اش را جلب کند و او هم راهی شود. بهترین قاب سفرش ایستادن در باب القبله و خیره شدن به گنبد و گلدسته حرم امام حسین (ع) بوده است. می گوید: چقدر شیرین و لذت بخش است. وقتی از باب القبله وارد صحن می شوم و چشمم به گنبد طلای آقا (ع) می افتد حس عجیبی وجودم را می گیرد. این حس خوب هیچ وقت برایم تکراری نمی شود. هر بار که آنجا می ایستادم انگار دفعه اولی بود که به زیارت آمده ام. سفر با یک کاروان ۱۸۰ نفره که تقریبا همه را برای اولین بار دیده بود کار ساده ای به نظر نمی آمد اما علیرضا نه تنها همراهشان شده بلکه درس های اخلاقی زیادی هم



از حضور در این جمع گرفته است: این سفر برایم درس از خودگذشتگی، مراعات حال دیگران و احترام به بزرگ تر داشت. به جای شنیدن نصیحت، خودم رفتارهای درست بزرگ ترها را دیدم و انتخاب کردم.

همین ۳ ماه را برای خودم زندگی کردم

پزشک است. دیابت دارد و البته یکی از مدیران است. روپوش سفید خود را با لباس سفید یک دست کاروانیان تغییر داده است. دکتر رحیمی اولین بار سال ۸۱ زائر پیاده امام حسین (ع) شد. اما یک جمله طلایی در بین صحبت هایش دارد که تلنگر می زند به جان دیگران: حس من در یک جمله این است که ۵۵ سال از خدا عمر گرفتم اما همین سه ماه را برای خودم زندگی کردم. مسیر عاشقی اباعبدا... الطافی دارد که قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر در زندگی عادی نیست. آرزویم این است که تا زنده ام این مسیر را بیایم مگر اینکه وابستگی های دنیا مانع شود. من بارها به کربلا سفر کرده ام اما هیچ کدام از آن ها به اندازه امسال لذت بخش نبود.

امسال خانواده اش به طور جدی مخالف رفتنش بودند؛ آن هم به خاطر بیماری دیابت و زخم پاهایش که در پیاده روی مداوم به شدت در معرض خطر قرار می گرفتند. اما اصرارهایش را کنار مددهای مولا می گذارد و می گوید: درباره سختی و مشکلات راه نگرانی ام این بود که نتوانم خدمتم را به درستی انجام بدهم. نگران زخم های دیابتیک و عوارض آن بودم. ولی به لطف خدا در این مدت نه تنها هیچ مشکلی ایجاد نشد بلکه زخم پاهایم برطرف شد. او ادامه می دهد: آرزوی دیرینه من همراهی با یک کاروان بود که طولانی ترین مسیر پیاده روی برای رسیدن به کربلا را انتخاب کند و همه آن مؤلفه هایی که مدنظرم بود در این کاروان وجود داشت. اما مشغله کاری و نگرانی خانواده را هم در ذهنم داشتم. مدت ها قبل از سفر روزی ۱۸ ساعت درگیر فعالیت های اجرایی در مراکز درمانی مختلف بودم اما به تدریج کارهایم سبک شد و علتش را نمی دانستم. تا اینکه بنر تبلیغاتی مجتمع را دیدم و ثبت نام کردم. خانواده ام را راضی کردم و بسیاری از کارهایم را به بستگانم از جمله همسر و فرزندانم محول کردم و ۱۷ تیرماه راه افتادم. رحیمی به یادماندنی ترین اتفاقات کاروان پیاده را این گونه می گوید: روایتی را از وعاظ شنیدم که وقتی کسی به قصد زیارت از خانه خارج می شود ۴ هزار ملک او را همراهی می کنند. این روایت را وقتی درک کردم که دیدم کاروان پیاده اربعین ۲۱ سال است از مشهد به سوی کربلا طی طریق می کند و با وجود مشکلات انبوه نوجوانان و سالمندان و افراد بیمار و معلول در همه این مدت حتی یک نفر فوتی نداشته است. ادامه روایت این است که سفر کردن به کربلا



باعث طول عمر می شود. عین این نمونه را هم شاهد بودم. فردی که یک ماه قبل از سفر عمل قلب باز انجام داده بود، در طول مسیر چندنوبت حیاتش به مخاطره افتاد اما در نهایت به سلامت رفت و برگشت. همان شخص با ۸۰ سال سن امسال همان مسیر را پیاده آمده است، بدون مصرف حتی یک قرص. این جزو بهترین خاطراتم است که به نظر من یک معجزه محسوب می شود. علاوه بر اثرات این سفر در زندگی همه افراد به ویژه جوانان که به عقیده او تا پایان عمر بیمه امام حسین (ع) می شوند، زندگی خودش پر از گره گشایی بوده است: از روزی که راه افتاده ام به من رسیده است؛ کارهایی به سرانجام رسیدند یا مشکلاتی حل شدند. این همان لطف بی انتهای ائمه (ع) است.

محمدعلی، کوچک‌ترین عضو کاروان

از نوجوان تا سالمند، در هر رده سنی که تصورش را بکنید در میان کاروان پیاده به چشم می خورد. دنبال خاص ترین افراد این کاروان بودیم تا با آن ها هم کلام شویم. همین ابتدای کار با پرس و جو محمدعلی کریمی، نوجوان ۱۱ ساله و کوچک ترین عضو کاروان پیاده را انتخاب می کنیم. او پابه پای کاروان دل به جاده زده و ۲ هزار و ۶۰۰ کیلومتر راقدم زده است. برای این سفر پدربزرگش مشوقش بوده است. او برای دومین بار است که این سفر معنوی را تجربه می کند. حتما لذت و شیرینی سفر اولش زیر زبانش مانده که دوباره هم حاضر شده است این مسافت طولانی را بپیماید. او می گوید: پدربزرگم هر سال با کاروان پیاده راهی کربلا می شد، بعد تا دلتان بخواهد از خوبی های این سفر برایمان تعریف می کرد من هم دوست داشتم برای یک مرتبه این سفر را امتحان کنم.

محمدعلی همه انرژی ها و حال خوب این مسیر را درک کرده است و سعی دارد با همان چند جمله و کلمه محدود در ذهنش منظورش را برساند: قبل از اینکه عضو کاروان شوم وراه بیفتم به سمت کربلا نمی دانستم پیاده روی یعنی چه. فکر می کردم سوار ماشینی می شویم و از این شهر به آن شهر می رویم. بعد که راه افتادم باز ترس داشتم. فکر می کردم نمی توانم این همه راه بروم. اما هیچ مشکلی برایم پیش نیامد و خیلی هم لذت داشت. بهترین مسیری که در آن قدم زده است مسیر نجف تا کربلاست. همین ۷۰ کیلومتر باعث شده آدم های مختلفی را ببیند و هر قدمش را با نیتی بر زمین بگذارد. او ادامه می دهد: لذت پیاده روی در مسیر نجف تا کربلا را کسی درک می کند که این مسیر را رفته باشد. برای من بهترین روزهای سفرم بوده است و با هیچ حس ولذتی عوضش نمی کنم.

از پسربچه ای هم قد و قواره او بعید است



هدفش این قدر بزرگ باشد: امام حسین (ع) را خیلی دوست دارم. به این سفر آمدم تا ثابت کنم دوست داشتن به ایشان همه آدم ها را دور هم جمع می کند، پیر و جوان هم نمی شناسد. در طول این مسیر به خصوص برای فرج امام زمان (عج) خیلی دعا کردم.

سفرهایی که شمارشان را ندارد

حساب رفت و آمدها از دستش خارج شده است که می گوید: نمی دانم چند سال است با کاروان پیاده می آیم. شاید بار هشتم است یا نهم اما هرچه بوده زود گذشته و خوب گذشته است.

حاج آقای جباری به واسطه برادرزاده اش مهدی با کاروان پیاده آشنا شده است. هدفش خودسازی و شناخت ائمه بود اما نمی دانست یک پیاده روی چطور می تواند چنین اثراتی داشته باشد. وقتی پیاده روی را آغاز کردند هرلحظه برایش یک آموزش بود و آشکار شدن سختی حادثه عاشورا. او بدون رودربایستی حرف هایش را می زند و می گوید: اگر بگویم سخت نبود، دروغ گفته ام. اما در طول مسیر وقتی پای بچه ها آبله می زد به یاد پاهای کوچک حضرت رقیه (س) بودیم یا هرجا لبیکی می گفتند و از ما استقبال می کردند به یاد تازیانه های اسرای کربلا اشک می ریختیم. همیشه درباره زندگی سخت اسرای کربلا شنیده بودیم اما طی کردن پیاده مسیر در آن گرمای سوزان میزان رنج آن ها را برایمان آشکار کرد.

او تجربه حضور در جبهه های جنگ را هم دارد و از آن روزها تصاویرش را به خاطر سپرده است و می گوید: شهدا بسیار زودتر از ما به دیدن آقا (ع) آمده اند. هرگز یادم نمی رود که در صحنه نبرد هنگام شهادت هرکدام از یارانمان دست به سینه می گذاشتند و به اباعبدا... سلام می دادند. در آن لحظه به دیدارشان آمده بود. خوشحالیم که با این پیاده روی کمی از شرایط سخت آنان را درک می کنیم.

ازمیان همه خاطرات یکی را ناگهان به یاد می آورد و شرح می دهد: هدف ما روشنگری برای مردم درباره اربعین است. نه فقط یک



پیاده روی ساده بلکه ترویج سیره اربعین. وارد هر شهری می شویم یک عاشورای دیگر زنده می شود. در یکی از شهرهای مسیر، جوانی درباره کاروان پرسید و وقتی هدفمان را برایش توضیح دادیم روی زمین نشست و گریه کرد. این همان رسالتی بود که برایش پیاده روی می کنیم.

با پای گچ گرفته هم عضو کاروان بودم

حاج محمدکاظم نجات، عضو سن و سال دار کاروان، از فاروج خودش را به کاروان پیاده رسانده است. سال ۸۹ اولین سفرش را با این کاروان تجربه کرد. آن موقع یکی از اقوام نزدیکش در محدوده شهرک شهید رجایی بود و همین باب آشنایی او با کاروان پیاده را باز کرد. او مدت حضورش در کاروان پیاده را این گونه شرح می دهد: چندسالی وقفه افتاد اما حضور پیوسته ام ۱۰ سالی شده است. حتی یک بار با پایی که ۳۰ روز درگچ بود پیاده رفتم و برگشتم. مشکلات جسمی سختی های سفر را چندبرابر می کند اما مسافرانش هرگز منصرف نمی شوند. امسال کمی دیر سراغشان آمدم و فکر می کردم دیگر برای ثبت نام جایی ندارند اما قبولم کردند. ماشینم را هم آوردم برای خدمت به کاروان. به گفته او عشق سن و سال نمی شناسد و سختی را هم می شود از سرگذراند. اهالی کاروان هم کمکش می کردند اما خودش هم با دل و جان با کاروان همراه بود. او از مشکلاتی می گوید که بعد از سفر به کربلا در زندگی اش حل شد: اثر همان سفر سال ۸۹ را در زندگی ام دیدم. سه فرزند دانشگاهی داشتم که حالا یکی وکیل است و دونفر دکتری دارند و باعث افتخار من هستند. همین را بگیرید تا همین امروز. خانواده حاج آقا به داشتن چنین پدری افتخار



می کنند و هرسال برای بدرقه اش جلوی مجتمع حضور دارند. این یعنی پیاده ها باخیالی آسوده می روند و برمی گردند. شاید طلبیدن امام حسین (ع) همین باشد.

باوساطت دوستانم رضایت مادرم را گرفتم

خانواده اش موافق نبودند. مادر از همه بیشتر نگران دردانه اش بود. جسم و جان نحیف پسرش کجا و ۷۰ تا ۸۰ روز پیاده روی در گرمای جان فرسای ایران و عراق کجا؟ امیرحسین جعفرزاده، نوجوان پانزده ساله مشهدی، اما عزمش را جزم کرده بود که در این سفر هم پای دوستانش برود. دلش راضی نمی شد دوستانش دوباره کربلایی شوند و او تابستان را در خانه بماند. دست به دامان دوستانش می شود و آن ها را دسته جمعی به خانه شان می آورد تا بالاخره مادر راضی می شود. خودش با شیرین زبانی حرفش را این طور تعریف می کند: دوستانم که قبلا با کاروان پیاده عازم کربلا شده بودند امسال هم می خواستند به این سفر بروند. من هم هوایی شدم تا با آن ها بروم. مادرم رضایت نمی داد تا اینکه دوستانم را که قرار بود کربلا بروند جمع کردم و همه را به خانه مان بردم. آن ها واسطه شدند و آنجا به همه سؤال های مبهم مادرم پاسخ دادند. مادرم هم حق داشت، چون نگران خطرهای احتمالی در مسیر بود و نبودن امکانات. اما دوستان از تجربه های سال های قبل حرف زدند و بالاخره راضی شد. یعنی ناگهان همه چیز جور شد و من شدم عضو کاروان.

خاطره خوب امیرحسین جدا از زیارت های روز و شب، گذر از شهرهای مختلف است: باورم نمی شد مردم این قدر از ما استقبال کنند. به هر شهری می رسیدیم برایمان صف کشیده بودند. بعضی ها با دیدن ما اشک می ریختند و التماس دعا داشتند و برخی پذیرایی می کردند. در هیچ سفری نمی توانستم این همه آدم مشتاق ببینم.

سختی سفری که او کشیده است به قول خودش با سختی راه امام حسین (ع) قابل مقایسه نیست؛ برای همین تا فرصت دارد از روزهایش لذت می برد و حتی از همین حالا برای حضور در کاروان سال بعد انتظار می کشد.

